

ویژه نامه هفتگی طنز راه راه

چهارشنبه ها بخوانید

کاری از باشگاه طنز انقلاب اسلامی

## تیغ و تیری ست

## تحفه درویش

گزارش بی بی سی از حمله رژیم به درویش

« محمدامین میمندیان

سی ام بهمن ماه، عده ای از درویش در اعتراض به دستگیری و ضرب و شتم و کشیدن دندان های پیش با آچارشلاقی و فروش کلیه و جگر و قطع دست و پای یکی از برادرانشان که جرمش تنها گذاشتن سیبیل بود، خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط وی شدند. با طولانی شدن اعتراضات و فرارسیدن شب، تعدادی از درویش، با توجه به خوی انسان دوستی خود، سعی کردند با کوکتل مولوتف آتشیکی برافروزند تا نیروهای پلیس گرم شوند که با حمله وحشیانه نیروهای نظامی مواجه شدند. درحالی که پلیس این مظلومین بی ادعارا به شدت مورد ضرب و شتم قرار می داد، راننده یک دستگاه اتوبوس سعی کرد جان خودش را نجات دهد که حادثه ساز شد. این فرد داشت برای خودش با دنده یک آرام از آن گوشه می گریخت ولی نیروهای رژیم به سمت اتوبوس دویده و سعی کردند با زدن کله خود به اتوبوس آن را متوقف کنند که این حرکت باعث کشته شدن تنی چند از آنان شد. به گفته شاهدان عینی یکی از نیروها نیز خودش را با قمه زخمی کرد و پس از خالی کردن چندین گلوله ساچمه ای به سر و صورتش، خود را وسط درویش انداخت تا هم آنان را بترساند و هم مقصر جلوه دهد. گفتنی است راننده اتوبوس فردی با دو دختر است که بین اهل محل به دست به خیری معروف است و سوراخ لایه زن را هم او بسته اما به زودی توسط رژیم محاکمه خواهد شد.



ویژه  
پایان سال ۹۶

# افسانه پنجم

اگر تهمینه میلانی می خواست برای شهدای مدافع حرم فیلم بسازد

«فاطمه سادات محمودیان

امیر دانشجوی رشته فلسفه است که به تازگی و با تحریک یکی از همکلاسی هایش که از قضا مسئول بسیج دانشجویی دانشگاه است و پدری سپاهی و جانباز (با درصد تقریبی ۹۰ درصد) و مادری بی سواد و به شدت محجبه دارد (تا این حد که همسایه ها سال هاست فقط بینی او را دیده اند) تصمیم گرفته برای جنگ به سوریه برود. مادر امیر که استاد دانشگاه و عضو فعال انجمن حمایت از انقراض کفتار هاست، با این تصمیم امیر مخالف است و هر شب بعد از شام، وقتی مشغول خوردن دسر هستند، با هم سر این موضوع بحث می کنند و هربار امیر کاراملش را نصفه گذاشته و با عصبانیت به اتاقش می رود.

سرانجام مادر امیر خیلی جنتل وومن به امیر اجازه می دهد آزادانه و در فضایی عاری از هرگونه دیکتاتوری و دیکته کردن عقاید خودش راهش را پیدا کند و برود با چشمان خودش حقایق را ببیند.

اسد و حکومت ایران است. امیر و صفورا سرانجام، سر دوچرخه را کج می کنند و به سمت ایران رکاب می زنند و تمام راه در مورد سیمون دوبوار و فلسفه وجودی زن صحبت می کنند.

مادر امیر روی صندلی نوینی خود در بالکن خانه نشسته و پیپ می کشد و قهوه می نوشد و صفحه آخر کتاب جدیدش را می نویسد. امیر و صفورا با دوچرخه وارد حیاط شده و با همان دوچرخه از پله های ساختمان بالا می آیند و کنار مادر ترمز می کنند. مادر نوشتن را تمام کرده و روی میز می گذارد. روی صفحه اول دستنویس های مادر، نام کتاب دیده می شود که باعث تحیر امیر و تحسین صفورا می شود: «افسانه ای به نام داعش».



## سلبریتی بی سواد سال

«عالیه رجبی

با رای قشنگ لوبیا چیتی ها  
داند به بادمان در پیتی ها  
تا سال هزار و چارصد می مانیم  
در بند حماقت سلبریتیه



ابوالفضل  
سلیمانی

خوب و بد فرهنگ در سال ۹۶ معرفی شد

■ رئیس صدا و سیما



در سال ۹۶ وقتی پای اطلاع رسانی سریع از وقایعی مثل زلزله و اغتشاشات در میان بود، تلویزیون مستند خواب زمستانی خرس ها را پخش می کرد، و دو روز بعد از افتادن پس لرزه ها از آسیاب و وقتی کانال ۹ قمر هم برای خودش مرجع رسمی اخبار شده بود، با تیتیر «فوری» خبر از وقوع زلزله می داد البته از حق نگذریم صدا و سیما در عرصه فرهنگ بر خلاف عرصه اطلاع رسانی نه تنها خواب نبود که خیلی هم فعال بود، فعالیت هایی مثلا دعوت از آرتیست فیلم فارسی برای برنامه شب پلدا جهت تجدید خاطره پدربزرگ و مادر بزرگ ها! تقدیم دو دستی آنتن به کسانی که اصلا به جمهوری اسلامی اعتقاد ندارند! برای نمایش میزان روشنفکری مدیریت سازمان (و تبلیغ زیر پوستی چیپس سبب زمینی!) عبور با بلدوزر از روی فیلم هایی مثل لاتاری که متأسفانه موجب رواج غیرت و کهپر زدن پوست بی غیرت های محترم جامعه می شد.

■ حاج حسین یکتا



وقتی نفر اول اجرایی کشور فقط بنشیند و بگوید «باید بشود» معلوم است نفرت دوم و سوم والخ هم می گویند «باشه» و کارها با ورود به فرآیند دایورتا مثل لاک پشت به بسوی انجام شدن می تازند! زلزله کرمانشاه یکی از همین اتفاقات امسال بود که درگیر «باید بشود» و «باشه» مسئولین شده، و نتیجه اش این شد که با گذشت چند ماه هنوز بعضی از مردم خانه خراب توی چادر زندگی می کنند و مسئولین هم سرشان مثل کبک تا کمر توی برف است، و اگر حاج حسین یکتا آستین بالا نمی زد، الان «بعضی» از مردم، «همه» مردم بودند!

## انتقادپذیری سال

«فهیمه انوری

چه کاری شد! چه صاف و ساده ام من!  
برای رفتنت آماده ام من!  
پس از هر گفت و گویت توی تی وی  
به خود گفتم: "چه رایی داده ام من!"

## برف ندیده ها

«سمیرا قره داغی

صبح، سر سفره صبحانه:  
+ ماما! نون نداریم صبحونه بخوریم؟  
- نه دخترم، برف اومده نون گرون شده،  
یارانه ها رو بریزن نون می گیریم باهاش.  
بازده ظهر، کنار کمد لباس:  
- الو ماما؟ این مدیریت بحران دانشگاه  
رو تعطیل نکرده؟  
+ نه پسر، وزیر اومده تو سیمای خانواده  
میگه درس بچه ها عقبه، نمی شه تا تقی به  
توقی می خوره تعطیل کنیم بجواییم خونه.  
- وزیر خودش کو؟  
+ از سر میز ناهار داشت اسکاپ می کرد.

دو بعدازظهر، پای تلفن:  
- الو عشقم؟ ناهارت رو خوردی!  
- عشقم من با ظرف غذا سر کوچهام،  
ماشین نیس برم سر کار.  
+ عه؟ پس برو خونه مامانت برات گرمش  
کنه، من اومدم عکس بگیرم، گیر کردم  
لای شاخه درختا، بفرزده شدم.

سه بعدازظهر، دم ساختمان متلاشی:  
+ آقای «مدیریت بحران» شنیده شده با  
چهل سانت برف، کل ساختمان مدیریت  
بحران فرو ریخته!  
- اولاکه سی و شیش سانت، بحران تراشی  
نکن، بعدم پس چپی؟! «اون دولت که با  
بارش برف ساختمانواش نمی ریخت که  
مردم و درخت ها رو بفهمه، دیگه رفته  
است».

دوازده شب، اخبار سراسری:  
آقای اصغری: بحران زدگان گرامی! بقدر  
هر شب هشاردم برف میاد؟ می بینید  
ملت؟

## آموزش فارسی در سفر

به مناسبت اعطای پنجاه و چهارمین لقب  
به منتقدان در پایان سال ۹۶

«شاهرخ بایرامی

درس پنجاه و چهارم: استفاده از عقل خواندن

جواد: سلام، چیکار داری میکنی؟  
حسن: سلام، دارم از بستن دهان منتقدان به خدا  
پناه می برم.  
جواد: این کاغذها چیه روش نشستی؟  
حسن: انتقادهای یک مشت آدم بی سواد  
بی شناسنامه!  
جواد: مثل اینکه اعصاب نداری، حق هم داری  
با این وضعیت تورم مگه برای کسی اعصاب  
می مونه؟  
حسن: خیلی هم حالم خوبه، کدوم بی عقلی  
گفته تورم وضعیت خرابه؟  
جواد: هیچی من برم تا چیزی سمت پرت نشده!  
حسن: برو هوچی!

لغات جدید  
کم عقل: معترض به برنامه های مهر تورم  
بی سواد و بی شناسنامه: معترض به روند توافق  
و اجرای برنامه  
هوچی: کسانی که در مورد رفع نشدن تحریم ها  
سوال می کنند.

به هم وصل کنید:  
بی سواد  
بی شناسنامه  
کم عقل  
همه مردم  
هواداران دولت

## کلاس زبان سال

«امین شفیع

دوش با من گفت پنهان، کاردانی تیز هوش!  
ابتدا تا می توانی کشور خود را بدوش!  
بعد از آن در فستیوالی توی آلمان یا فرانس  
تیپ شاسکولی بزَن شلوارهای خز ببوش  
مغز خود را مرخصی بفرست و کلا شاد باش!  
سخت می گیرد جهان بر مردمان سختکوش!  
جایزه گر خواستی باید که دب انگر شوی!  
با تمام حجم خشم خود بخور هی حرص و جوش  
یک پروپستر؟! پروپوزر؟ پروستات؟! پورپوزال؟!  
ول کن اصلا! معترض در مایه دکتر سروش!  
هر که هم با تو مخالف شد خدوم می بیچمش!  
فحش گویان می روم در صفحه اش مثل وحوش  
انقدر الفاظ بد در صفحه اش بر می کنم  
تا کند این پند را در زندگی آویز گوش:  
حامی مظلوم باید بود در کشور فقط!  
مرز جغرافی ندارد آدم میهن فروش!  
وقتی آمد توی کشور بعد با داعش بجنگ  
گر چه بنده می چهم آن روز در سوراخ موش

■ کامران یاری



■ سید محمد جواد طاهری

## نتایج همنشینی با درخت سال

«زهرا آراسته نیا

تو از بس با «درخت» و تاک گشتی  
دچار کرم های خاک گشتی  
زمستان آمد و پاییز رفته است  
چرا حالا «خس و خاشاک» گشتی؟

## سقوط سال

«محمد رضا عبیدی

گفتند به جای اینکه صحبت بکنید!  
خوب است به بخت خویش عادت بکنید!  
در مساله سقوط بی تقصیریم!  
باید همه از کوه شکایت بکنید!